

50¢

7

2

# رهائی

ک-۱

نشریه

گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۱

اردیبهشت ۱۳۵۷

## رهایی

از مدتها قبل در نظر بود که نشریه سیاسی گروه انتشار یابد، اما بخاطر مسائل مبرم تری که در مقابل گروه قرار داشت انجام این امر به تاخیر افتاد. ارزیابی مجدد از موازین و فعالیت‌های گذشته، کسب تجانس بیشتر، تعیین و تدقیق اهداف و حرکت آینده و تجدید سازمان برای وصول باین اهداف از جمله مسائلی بودند که بر انتشار نشریه از جانب ما اولویت داشتند.

هدف از انتشار این نشریه کوشش در ایفای سهمی است که در رابطه با کسار تبلیغی سیاسی در این مرحله از جنبش کمونیستی ایران برای خود قائلیم؛ تبلیغ سیاسی و تحلیل و توضیح مسائل گوناگون در رابطه با جنبش‌های انقلابی بویژه جنبش ایران و منطقه. کوشش ما بر این خواهد بود که بخش عمده مطالب این نشریه در رابطه با تحلیل مشخص اوضاع ایران و منطقه باشد معیناً طبیعی است که در صورت ضرورت، از پرداختن به مسائل سایر نقاط غفلت نخواهد شد.

این نشریه، نشریه ارگان نیست و بنابراین تنها مقالات بی‌امضاء آن منعکس کننده نظر عمومی اعضاء گروه اتحاد کمونیستی است. سایر مقالات که با اعضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظرات گروه هستند معیناً نمیتوانند در مورد پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضاء نباشند. اتخاذ چنین رویه‌ای تنها راه تسریع یک جریان فکری سالم و اجتناب از محدود ماندن در قلمرو جزم‌های مقرر سنتی بر تعداد افراد معتقد باین یا آن نظریات اکثریت و اقلیت در حیطه مسائل نظری است.

کوشش ما بر این خواهد بود که صفحات این نشریه را تا حد امکان به درج مسائل تبلیغی - سیاسی اختصاص دهیم. مسائل خاص شوریک - ایدئولوژیک در مجله مربوطه و یا بصورت جزوات جداگانه منتشر خواهند شد. همچنین تا زمانی که نشریه به فواصل کوتاه منتشر نشود تبعاً قادر به درج همه اخبار نخواهیم بود با اینهمه سعی میکنیم اخبار مهم را بشرطی که فاصله زیادی از آنها نگذشته باشد، همراه با تحلیلهای کوتاه منتشر سازیم.

بامید آینده

گروه اتحاد کمونیستی

# ایران:

## زفرم یا انقلاب

برای لیبرال صحبت از "دموکراسی"  
بطور اعم امری طبیعی است. اما  
مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش  
نخواهد کرد که:  
"برای چه طبقه‌ای؟"

لنین

مبارزات توده‌های اخیر مردم ایران از چند جهت در دهه‌های اخیر بسی سابقه بوده است. از سالهای ۲۹ - ۳۲ بعد هیچگاه میزان و دامنه و سرعت رشد حرکت مردمی باین شدت نبوده است. قبل از اینکه به ظل وانگیزه‌ها، مشخصات و ویژگی‌های این جنبش، و چشم انداز آن بپردازیم، در برتو حوادث اخیر باید نظری به تحلیل‌های گذشته بیفکنیم و رویدادها را که نه دیگر رمقوله پیشینی‌ها بلکه عمدتاً در عداد وقایح تحقق یافته هستند، مورد بررسی قرار دهیم. این کار بمنظور بشت سر گذاشتن یک مرحله، ارائه یک جمع‌بندی، و تشخیص راه آینده ضروری است. اپوزیسیون ایران اگر نخواهد مانند گذشته در سطح جدلهای تصنعی لکیشه‌ها و فورمولها باقی بماند وظیفه دارد که با ارائه جمع‌بندی از گذشته، در روشن کردن راه آینده بکوشد. این نوشته سهمی است در ادای این وظیفه.

ما در نوشته قبلی، خود "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقشش نیروهای چپ"، سه طیف متفاوت را در حرکات یکساله اخیر ایران مشخص کردیم. (۱- زحمتکشان که انگیزه اساسی آنان عینیت شرایط هستی آنان است. تشدید استثمار، رشد تضادهای سرمایه داری، بارز شدن کذب چشم انداز رفاه در اثر رفورم‌های انقلاب سفید و آشکار شدن عملکرد آن در افلاس و ورشکستگی خرده بورژوازی سنتی و تبدیل آنان به فروشندگان نیروی کار. . . . از عوامل اساسی حرکت آنان است، بعلاوه تشدید تورم، بحران اقتصادی رژیم ایران و بحران عمومی سرمایه داری جهانی. و امکاناتی که در اثر آن برای تشدید مبارزه موجود می‌آید - نیروی محرکه بیشتری به حرکت آنان می‌دهد و شتاب آنرا بیشتر میکند.

از آنجا که در ایران سازمانهای نمایندگانه و متعکس کننده و خواست زحمتکشان وجود ندارد، این حرکات طبقاتی خود جوش و هدف حرص و طمع بخش‌هایی از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه قرار میگیرند. اینان برای "رهبری" این جنبش بدون رهبری و منظور وجه المصالحه و معامله قرار دادن آن، هر یکدیگر سبقت میگیرند.

۲- بورژوازی خصوصی و سازماندهندگان "بورژوازی ملی"، ایدئولوگهای آنها و خرده بورژوازی مرفه و نظائر آنها که انگیزه اساسی آنها شراکت در قدرت سیاسی (بقول خودشان "همکاری صمیمانه" با جناح حاکم کنونی سرمایه داری) و از این طریق تأمین حفظ و گسترش سرمایه خود و یا مولکین خود است. سیاست تجدید امریالسم جهانی، قدرتمندی جناح غیر نظامی در امریکا و سیاست "دفاع از حقوق بشر" آن، امکان حرکت و اعتراض را برای این بخش که در گذشته بخاطر بخطر نیفتادن منافع خود، طغریغ ناراضی بودن نسبی، ساکت بود فراهم آورد. این بخش با آنکه برای رهبری حرکت زحمتکشان دندان تیز کرده است اما بنا بر ماهیت طبقاتی خود مخالف "هرج و مرج" اعمال قهر و هرگونه اقدامی است که از جانی منافع آنها به خطر اندازد و از جانب دیگر "رهبری" آنها که کل پشتوانه سیاسی اوست، مورد سؤال قرار دهد. تأکید‌هایی که این بخش بر نفی "کارهای افراطی" و ضرورت نشان دادن این مسئله به جهانیان که: "ملت ایران دارای فهم و شعور سیاسی و رهبر برای داشتن آزادی و دمکراسی" است، میکند به بهترین وجهی امید و هدف آنها نشان میدهد چه بگفته خود آنان:

"اگر نظام موجود به هر ترتیبی از بین برود جانشین آن جز هرج و مرج و کساکش و اختلاف میان نیروهای بدون رهبر چیزیذ یگیری نمی باشد." (از اعلامیه شاخه پیشرو برای اتحاد نهضت ملی ایران)

۳- بخش‌های بینابینی و مختلط که قسماً توسط روشنفکرانی نمایندگی میشود که حول کانون نویسندگان و فعالیتهای آن گرد آمده‌اند. انگیزه اساسی حرکت این بخش مسائل روینائی و فقدان آزادی و وجود خفقان شدید است. مشخصه این بخش اختلاط شدید آن، عدم تمایز و تفکیک نیروهای در درون آن است که از طبقات مختلف و متعارض اجتماعی الهام میگیرند. در این طیف از عناصری مانند دکتر مهدی بهار که سالهاست به امید اشاره از جانب اربابانش برای جلوس بر کرسی صدارت (!) روز شعاری میکند تا نویسندگانی که بجز قلم خود چیزی ندارند بچشم میخورند. عدم تجانس این بخش، این امر را از گذشته

برای ما مسلم میکرد که دیر یا زود تجزیه ای در درون آن صورت خواهد گرفت و مرزبندیها روشنتر خواهد شد. حوادث چند ماه اخیر به روشن ترین وجهی وجود بخش های مختلف در حرکت کنونی ایران را که برای عده های در آغاز کار نا مرئی بود روشن ساخت. نگاهی به مسیر حرکت بخش های فوق نه تنها صحت این مدعا را اثبات میکند بلکه رهنمودی نیز برای آینده خواهد بود.

- ۱ - حرکات و تعرضات زحمتکشان. بلحاظ اهمیت فراوان این اعتراضات توده های ما آنها تحت عنوان جداگانه مورد بررسی قرار میدهم.
- ۲ - حرکات مرتبط با بورژوازی " ملی " و خرده بورژوازی مرفه - این حرکت که با مانیفست مشهور سه تن از رهبران سابق جبهه ملی، عریضه به " پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه " آغاز شد در مسیر خود محتوای انحرافی خویش را بیش از پیش آشکار کرد. بعدی که حتی برخی از نیروهائی که از نظر پایگاه طبقاتی نیز چندان امتیازی بر آنها نداشتند از آن دوری جستند. کوشش هایی که برای تشکیل مجدد جبهه ملی انجام گرفت مواجه با شکست شد و رهبران حتمی نتوانستند در میان خود توافقی بوجود آورند. عده های از آنها منجمه داریوش فروهر و چند نفر از بازماندگان جامعه سوسیالیستها جمععی بنام " اتحاد نیرو های جبهه ملی " بوجود آوردند. عده های دیگر منجمه دکتر سنجابی و مهندس بارزگان " کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر " را تشکیل دادند. مذاکرات و گفتگوها و قرار و مدارهای آنان به نتیجه نرسید و حتی بدبینی های گذشته نسبت بهم که اساساً حول اختلاف سلیقه و جاه طلبی های شخصی بود تشدید یافت. معضدا گروه بندیهای فوق در عین حفظ اختلافات درونی خود، در مورد مسائل خاصی ضرورتاً موضع مشابه داشته و در چند ماه گذشته مکرراً بر سر این مواضع یافشاری و اصرار کرده اند. این مواضع عبارتند از:
- الف - اصرار بر مسالمت جوئی و حفظ نظم و قانون و نشان دادن وجود رهبری ( آلترناتیو ). این اصرار که در ابتدا با موعظه و پند و اندرز به مردم شروع شد در نهایت خود به منجلا ب اتهام زنی و ارباب در غلتید. در ابتدا از مردم می خواستند که آرامش را رعایت کنند، در مرحله بعد اعمال کسانی را که مسالمت جو نبودند کمک به ساواک تلقی کردند و بالاخره پیشروی را بجائسی کشاندند که مبارزات عظیم توده های اخیر و خراب کردن و آتش زدن موسسات دولتی و نهاد های وابسته به آن را کار رژیم شمرند. این اظهارات بخوبی میزان

سقوط و ابتدال این رهبران و اندازه دشمنی و خصومت آنان را با هرچه که تحت کنترل رهبری بی کفایت آنان نیست نشان داد، تا آنجا که حتی خبرنگار روزنامه انگلیسی گاردین در مصاحبه خود نتوانست از این امر که مطابق دعاوی این آقایان، گویا رژیم ایران سراسر کشور را طعمه خود شمرانده است، اظهار شکفتی نکند.

امروز این "رهبران" تا حد بسیار زیادی افساء و منفرد شده‌اند. مهمترین اقدام را در این مورد مردمی کردند که با نغی و طرد آشکار شیوه‌های مورد توصیه این آقایان - حفظ نظم و قانون ارتجاعی - امید آنان را در سوار شدن بر موج اعتراضات توده‌ای مبدل به یاس کردند. اگر روشنگری نیروهای آگاه‌وشدت خشم مردم کمتر از آن میبود که عملاً واقع شد، امکان تحقق این آرزوهای جناب طلبانه‌خندان بعید هم نبود و امروزه بشکرانه کوشش، و در تحقق خواست "همکاری صمیمانه" این آقایان، کابینه‌ای ائتلافی داشتیم تحت زعامت آقایان آموزگار و هوید و شرکت تنی چند از رهبران وجه‌الطه در مناصبی مانند وزارت معارف و "تأسیسات بحوانات" در حفظ نزاکت و قانون بیاموزند و آنانرا برای "کام‌روا" کردن انقلاب سفید ترغیب نمایند.

در حالیکه انقلابیون ایران موسسات دولتی را منقحر میکنند، در حالیکه توده‌ها مردم با دست خالی در گروه‌های هزاران نفری به ادارات و بانکها حمله میکنند، هنگامیکه حتی برای عقب مانده ترین عناصر روشن شده‌است که تظلم خواهی و عریضه نویسی و سیاست بازی قادر نخواهد بود رژیم ددمنش پهلوی را حتی یک گام به عقب نشینی وادارد. . . . عده‌ای رجل سیاست باز، ترسو و جاه طلب به مردم حمله میکنند، آنها را ساواکی میخوانند، و در مقابل با امریکا مفازله میکنند و با شاه لاس میزنند. سر نوشتی نکبت بارتر از این برای بیوزوای "ملی" تصور نبود.

### ۳ - کانون نویسندگان

ایرادات اساسی که در کار کانون نویسندگان مشاهده میکردیم عبارت بودند از:

- الف - فاصله گیری از انقلابیون و تعهد در ابراز آن.
- ب - سعی در تفکیک امر آزادی نویسندگان از آزادیهای اجتماعی برای مردم.
- ج - مخدوش کردن مرز میان راست و چپ، میان نویسندگان وابسته به رژیم و نویسندگان مترقی، و متن دادن و ارائه پلاتفرم راست.

ما در این ایرادات و انتقادات خود مصر بودیم و انتقاد را خصوصا متوجه عناصر مترقی کرده بودیم . بنظر ما این اقدام نویسندگان مترقی غلط و اشتباه بود ، و میبایست تصحیح شود . ما در این انتقاد تنها نبودیم . بسیاری دیگر نیز در ایران و خارج بر این نویسندگان ایراد گرفتند و فشار آوردند . اکنون بنظر میرسد که این فشارها از لحاظی موثر بوده است و گام هایی از طرف پاره‌ای از نویسندگان در مسیر تصحیح برداشته شده است . در این اواخر کسانی مانند محمود عنایت و بهار عملا از جمع امضاء کنندگان نامه ها و قطعنامه ها طرفداری شده اند . همچنین کنایات و اشارات به دارندگان " تنش های افراطی " و فاصله گیری از آنها - لا اقل در سطح نوشته های رسمی اکنون - متوقف شده است و حتی ابرازات سمبولیکی در بعضی از نطق ها و نوشته ها بچشم میخورد حاکی از يك تلاش در شرایط خفقان برای رساندن پیام آشنا . این ها البته در خور شناسائی است و تشخیص . علاوه بر این بنظر میرسد که یکی دیگر از اشتباهات اساسی در حال تصحیح باشد ولی متاسفانه لا اقل تا کنون چنین نشده است . توضیح آنکه اعلامیه های بنام " موضع کانون نویسندگان ایران " بخش شد که مواضعی مترقی را بیان می داشت . این اعلامیه شامل ۴ بند و يك توضیح بود و ضمن رد سانسور و خواستن آزادی اندیشه و بیان و قلم اظهار می داشت که :

" این آزادیها عام است و شامل همه افراد مردم ایران میشود .  
 " کانون نویسندگان ایران . . . از حق خدشه ناپذیر عامه  
 مردم ایران برای بیان و نشر نظرات و عقاید خود قویا پشتیبانی و  
 دفاع مینماید "

" از آنجا که آزادیهای اندیشه و بیان و قلم از مجموعه آزادیهای  
اجتماعی و سیاسی جدائی ناپذیر است و جز در صورت استقرار  
رژیم دمکراتیک نمیتواند حصول به پیوندد ، کانون در عین حفظ  
استقلال خود موظف به پشتیبانی معنوی و احیانا عملی از همه  
سازمانها و احزاب دمکراتیکی است که از آزادیهای نامبرده دفاع  
کرده ، در راه استقرار و شعول آن به همه افراد مردم ایران میکوشند ."  
 بدین ترتیب این اعلامیه ، مواضع بطور فاحش غلط گذشته ، صنی بر خواست  
 آزادی برای نویسندگان در انتزاع از سایر مسائل اجتماعی را تصحیح میکرد  
 و میتوانست نشانه‌ای از طرد قاطع پلاتفرم راست باشد . متاسفانه اما چنین نشد .

۷  
کانون نویسندگان در بولتن خبری اخیر خود انتساب این اعلامیه را به کانون نفی کرده است! (بعبارت دیگر اعلامیه را پس گرفته است). این مسئله آنچه را که ما در گذشته بیان کردیم به غیر قابل انکارترین وجهی اثبات میکند و آن وجود تلاش از جانب پاره‌ای از نویسندگان مترقی در رهائی از پلاتفرم راست تحمیلی بر کانون، در نقد و طرد آن و در تصحیح مواضع گذشته است. این امر که این نویسندگان مترقی موضع گرفته‌اند و سپس کانون از اعلامیه فاصله گرفته است، نشان می‌دهد که موضع راست و محافظه کار هنوز چقدر قوی است. این امر ضرورت مبارزه پیگیر و همه جانبه را علیه راست، علیه متزلزلین و علیه محافظه کاران و علیه همه کسانی که به پلاتفرم راست گردن می‌نهند بیش از پیش نشان می‌دهد. این امر نه تنها وجود مبارزه بین راست و چپ، تلاش چپ برای رها کردن کانون از چنگ مواضع راست را اثبات میکند بلکه مواضع کسانی که خارج از کانون سعی در توجیه و ندیدن ایرادات آن داشتند را بیش از پیش افشا می‌نماید. اکنون این قبیل اعدا طلبان قاعده تا باید درسی آموخته باشند و از کلی گوئی‌ها و عدم برخورد منقدانه خود، تحت عنوان کلی، مبهم و عوامفریبانه "دفاع از کانون" شرمند باشند. این امر طی الخصوص برای آن "کمونیست‌هایی" باید خجالت‌آور و آموزنده باشد که بصورت دایه‌های مهربان تر از مادر در تأیید توجیه مواضع غلط کانون سینه جاک می‌دادند. معجونی از راست و چپ را تحت پلاتفرم راست بطور غیر منقدانه می‌پذیرفتند و به کسانی که از راست رویها انتقاد می‌کردند می‌تاختند.

گذشت صرفاً چند ماه نشان داد که چه مبارزه‌ای بین هواداران پلاتفرم راست و چپ در کانون درگیر است، وظیفه عناصر چپ را در حمله بی‌امان به پلاتفرم راست و افشا آن در عین دفاع از حق موجودیت کانون روشن تر ساخت و مدافعین عوامفریب کانون — و در حقیقت متعذرین راست روان — را افشا نمود.

---

۱ — لازم است که تأکید شود که تصحیح مشی کانون الزاماً بصورت اخراج یکایک نویسندگان راست، کسانی که در گذشته مواضع راست گرفته‌اند و یا احتمال دارد در آینده بگیرند نیست. مسئله اساسی وجود پلاتفرمی است که خط مشی صحیح را تضمین کند. مسئله اساسی این است که شرایطی وجود داشته باشد که هر نویسندگانی بتوانند نظر خود را در کانون بیان کند و نه اینکه پلاتفرم کانون



این مبارزه تا زمانیکه پلاتفرم جیب بر کانون مسلط شود باید ادامه یابد و تنها در آن زمان است که امر دفاع از کانون صرفاً به دفاع از حق داشتن کانون محدود نخواهد شد و دفاع و حمایت از فعالیت های کانون نیز وظیفه کلیه نیروهای مترقی خواهد بود .



اکنون باید دید مسائل فوق که قابل پیش بینی بودند و پیش بینی شده بودند ، مسائلی که حتی اندکی اطلاع از اوضاع ایران و مختصر آشنائی با شیوه برخورد طغی نیز میتوانست آنها را قابل فهم کند ، چرا از طرف بخشی از ابوریسیون ایران نه تنها فهمیده نشد بلکه کوشش شد که با توسل به هر سفسطه و مقلطه ای ، به هر دروغ و تحریفی ، از حل آن جلوگیری شود . هنگامیکه ما نظرات خود را مصرحاً بیان میداشتیم و بر ایرادات خود بافتاری میکردیم ، با انواع بی صداقتی ها و اتهامات مواجه شدیم . در این موارد ما صرفاً از این امر در شگفت بودیم که بعد از آنکه مسیر حوادث صحت نظر ما را اثبات کند این متعذرین بورژوازی چه خواهند گفت ؟ آیا این بار نیز با یک جرخش محیرالعقول مدافع جنبش مردم و مخالف رهبری سنتی و جاه طلب خواهند شد ؟ بنظر میرسد که چنین است ، و درست باین دلیل است که نباید باین اوقات ها مجال دوباره داد . باید بیاد داشت که مبارزه در جهت انقلاب از مبارزه با ابورتونیست ها جدائی پذیر نیست .

در میان کسانی که در چند ماه گذشته جنبش مردم را از حرکات رهبران خود گمارد متفکیک نمیکردند و راست و چپ و گرگ و میش را مورد لطف و حمایتبیدریغ — دفاع — خود قرار میدادند ، انواع گرایش ها بچشم میخورد . باره ای از گرایش ها شناخته

---

بقیه یاورقی از صفحه قبل — بصورتعامل جدید سانسور مانع از ابراز نظر اتراتی شود کسسه نویسندگان راست نمیخواهند . دریک کانون دموکراتیک هم نویسند های که هنر را بخاطر هنرمیخواهد وهم نویسند های که هنر را صرفاً جلوهای از زندگی اجتماعی میدانند ممکن است شرکت داشته باشند ، اما هنگامیکه مشی اول اصل حاکم کانون شود ، درحقیقت نویسندگان مترقی به خط مشی راستگردن گذاشته اند و سانسور را از اداره نگارش به مرکز کانون منتقل کرده اند . همین امر در مورد سایر مسائل و ایرادات صادق است .

شده هستند و از این جهت کسانی که بدنبال آن میروند طی القاعده میدانند که چه می‌خواهند بنا بر این جدل با آنها صرفاً بخشی از جدال ایدئولوژیک عام است و بدین مقاله مربوط نیست، ما در گذشته به پاره‌ای از این نظریات سر خورد کرده‌ایم و در آینده نیز خواهیم کرد. اما اکنون تأکید بیشتر و افشاگری را باید در مورد گرایش‌هایی انجام داد که ظاهراً نا شناخته هستند، بی‌معبارت دیگر، انحرافات و ابتداهای گذشته را در جامه‌ای "نو" عرضه میکنند و عده‌ای از افراد ساده لوح را گام به گام، بدون آنکه منزل و مقصد نهایی را به آنها بگویند، بدنبال خود میکشاند.

از میان گرایش‌های شناخته شده چند موضع در نوع خود بدیع و جالب بوده است. عده‌ای از تروتسکیست‌ها از آنجا که شنیده‌اند بحران سرمایه‌داری مصاف با پر شدن انبارها از کالاها، اضافی، کاهش نرخ سود و بیکاری است، و باز از آنجا که جامعه ایران را نیز جامعه سرمایه‌داری در بحران میدانند، در جستجوی "ماهیت بحران فعلی رژیم ایران" باین ریشه‌یابی مجیرالعقول رسیده‌اند که در ایران: "بحران کلاسیک اشباع تولید است که برای اولین بار سرمایه‌داری ایران با آن روبرو شده است، یعنی اشباع تولید در رشته‌های تولیدی موجود، تنزل نرخ سود، عدم امکان سرمایه‌گذاری در رشته‌های جدید تولیدی..." (کند و کاو ۷) اینکه مدافعین این نظر انبار بنا را با انبار کارخانه‌ها اشتباه گرفته‌اند و از "اشباع تولید" سخن میگویند صرفاً میتواند موجب تسم گردد، ولی معلوم نیست تنزل نرخ سود در ایران را از کجا آورده‌اند و یا با چه چیز اشتباه نموده‌اند، و یا هنگامی که متون درسی اقتصاد را در جستجوی ظل بحران بررسی کرده‌اند اساساً عنایت کرده‌اند که بحران "انواع" دارد و نمیتوان فزومولی را از جایی حفظ کرد و سپس آنرا به واقعیات تحمیل نمود. و تحلیل مارکسیستی ارائه داد؟ بدون تردید کسانی که آنقدر از وضع ایران بی‌اطلاعند که سخن از اشباع تولید و تنزل نرخ سود و عدم امکان سرمایه‌گذاری جدید در ایران میکنند و اینها را عامل اساسی بحران اخیر ارزیابی میکنند تا زمانی که چنین رویه‌ای دارند در سرنوشت

۱ - جالب اینجاست که نقل قول فوق‌الذکر از یارگرافی است که طی آن دلیل "فرار سرمایه" از ایران شرح داده میشود. بعبارت دیگر بنظر نویسندگان نرخ سود در غرب بالاتر از ایران است و بنابراین این سرمایه بخارج فرار میکند!

این جنبش و نه هیچ جنبش دیگری که احتیاج به مشاهده و تفکر و اجتناب از جزم های خود ساخته دارد کوچکترین تاثیری نخواهند داشت. فرمولهائی نظیر: سرمایه داری یه ده های جهانی است، در جهان سرمایه داری بحران اشباع تولید است، در ایران نیز که جزئی از سیستم جهانی سرمایه داری است قطعاً وضع چنین است. . . . فرمولهائی بسیار آسان است و بهمین دلیل بسیار بی فرجام. حزب توده، حزبی که قیام ۱۵ خرداد را منتسب به ارتجاع سیاه میکرد، این بار نیز بهمان منجلبات در غلتید. این حزب که "تحلیلش" را از وضع ایران از ده ها گروه منشعب از سازمان جریکهای فدائی خلق ارائه داده بود، در گستاخسی گوی از همگنان ربود؛ اقدامات قهرآمیز مردم ایران را با حرکات ساواکی ها یکسان دانست. . . . و باقی قضایا معلوم. اما هر چه کیفیت مرکزی در نظرات خود پیگیر باشد، مردم ایران در طرد آنان پیگیرترند. باشد که مردم بار دیگر ثابت کنند که چه کسی بدشمن خدمت میکند. آنچه ضجه و فغان در "انتقاد از خود" در مورد رویه حزب در ۳۰ تیر بگوش کسی موثر نیفتاد. انتقاد از خود بیست سال دیگر در مورد تحلیلهای فعلی آنها فقط موجب ریشخند خواهد بود.<sup>۲</sup>

از ذکر مواضع باره ای از مائوئیست ها و نیمه مائوئیستها که بد نیال توهم

۱ - همانطور که گفتیم در این نوشته قصد بولعیک با این گرایش ها را نداریم وگرنه نشان میدادیم که چگونه این نوع ریشه یابی منجر به ابرازات درهم و آشفته ای میشود که از یک جانب دفاع از حرکات بورژوازی را توجیه میکند و از جانب دیگر میگوید: "البته انقلابیون ایران حتی از اینکه فروهر و سایرین حق گفتن این حرف را هم داشته باشند دفاع میکنند، ولی دفاعشان بهمین جا ختم میشود" یعنی بهمان موضعی میرسند که ما و سایر مخالفین رهبری ابراز کرده بودیم و ظاهراً مورد پسند نبوده است.

۲ - این نکته را نیز نگفته نباید گذارد که پس از آشکار شدن وسعت بی نظیر حرکات اخیر، حزب توده اعلامیه ای منتشر کرد و در آن موضع گیری له یا علیه قهر را فرصت طلبانه سکوت گذارد و اساساً زکری از آن بیعین نیارود! بعید نیست اگر مسئله قهر و شدت مبارزه توده ای گسترش یابد، اعلامیه بعدی مدعی "دفاع" از آنها بشود. اما همانطور که گفتیم دیرگاهی است که این رویه شناخته شده است.

"دیكتاتورى دموكراتيك خلق" در صدر انجام انقلاب دموكراتيك ملی در ایران هستند مىگردیم و آنها را در عالم تخیل لذت بخشى که به معیت "بورژوازی ملی" وصول آن برایشان میسر است باقی مىگذاریم. این گرایشها نیز برای دیگران ایجاد توهم نمیکند، و بتدریج مشمول زمان میشوند. باید همانطور که گفتیم تاکید را اکنون بر گرایشهای "ناشناخته" شناخته شده گذارد.

## پیری در عشقوان شباب

گلو کسمانیسم - ارتداد دوم

تنها سرمایه داری ایران نیست که دفورمه، نامتجانس، سرطانی، هم جوان و هم فرتوت است. گرایشهای کمونیستی نیز، بخصوص در خارج از کشور، تحت تاثیر مستقیم قطب بندیهای جهانی، انحرافات و ارتدادهای مختلف الشکلی محافل و عناصر و جریانهای غربی، در آرامش و فراغت خاطر از درگیری در هر سر گونه مبارزه جدی از این بلایا مضمون نمانده است. اگر در مورد گرایشها و انحرافات "دوران کودکی" هنوز امیدی به رستگاری باشد، در باب نشانههای فساد و زوال، رخوت و یاس، و سقوط به دامان امن مادر - بورژوازی - امیدی بماند نجات نیست.

جنبش ماه مه ۶۸ فرانسه بعلل مختلف - و از مهمترین آنها خیانت حزب "کمونیست" - شکست خورد. بورژوازی هم از شکست جنبش، و هم از این امر که این شکست بدون خونریزی قابل ملاحظه ای صورت گرفت بطور مضاعف خرسند گشت. از جانب دیگر، این شکست نمیتوانست در میان پاره ای از فعالین، بویژه جاه طلب ترین آنها که در اثر غیبت کادرهای حزب کمونیست در موضع رهبری جنبشی وسیعتر از ظرفیت خود قرار گرفته بودند، موجب انفعال نشود. شکست موجب انفعال و سپس ارتداد شد. ولی ارتداد همواره در تاریخ حفظ

۱ - تکیه ما در اینجا بر اثرات شکست جنبش ماه مه است اما این مسئله نباید طلب و نتایج بروز جنبش ماه مه و نیز دستاوردهای آنرا تحت الشعاع قرار دهد. جنبش ماه مه که پس از قریب ۴۷ سال اولین جنبش توده ای طبقه کارگر در کشورها صنعتی غرب در زمان صلح بود نقش مهمی در تغییر جو بدنی و یاس مکاتب

صورت را برای توجیه خود ضروری شمرده است. این بار نیز ارتداد مدتها حفظ ظاهر کرد. یکی از فعالین این جنبش - گلوکسمان - تدریجا با حفظ تعلق صوری به کمونیسم به ارائه نظریات رسوا و منسوخ از مرتدین گذشته، در جامعه‌ای نسو دست زد؛ روشنفکران چیزهای جز انحراف برای جنبش‌کارگری نمی‌آوردند. "سوسیالیسم علم نیست"، "و غیره. در ابتدا حتی کوشش میشد که با آوردن نقل قول از مارکس و انگلس باین ترهات صحنه گذارده شود. مهم نبود که چه نقل قولی از چه متنی و در چه محتوایی. مهم این بود که هنوز در ابتدا ای کار تائید مارکس ضروری بود. بنابراین هدف تأحقیق کسانی که مارکس را خوانده‌اند نبود، هدف کسانی بودند که میشد با "آتوریته مارکس" آنها را بدنیال خود کشید. آقای گلوکسمان بالاخره بکمال چند سرخورده دیگر محفل بنام "فلاسفه جدید" بوجود آوردند تا بطور سیستماتیک ثابت کنند "سوسیالیسم علم نیست". خرسندی مضاعف بورژوازی سه چندان شد، تا جایی که بالاخره آقای ژیسکار در استان در اظهار مراتب قدر دانی، حضرات را جمعاً به صرف شام در کاخ الیزه دعوت کردند و باین تفاهم مشترک رسیدند که هم راست و هم چپ در فرانسه برای دموکراسی خطرناکند و الخ. برخی از این "فلاسفه" اکنون هم خود را معطوف به نشان دادن "انحراف موخر مارکس و کاتاستروفیست" شدن او کرده‌اند. اگر این امر برای مارکسیست‌ها رویه برنشتاین را تداعی میکند برای ساده دلان سرخورده و بی اطلاع میتوانست بحثی "نو" تلقی شود خصوصاً که اینان حتی المقدور از اشاره به استدلالات و گفته‌های اسلاف خود ابا میکنند. مطابق این نظر "مارکس جوان" معتقد بود که مناسبات اجتماعی بطور تدریجی و مسالمت جویانه تغییر میکند و سوسیالیسم بدین طریق از بطن جامعه زائیده و پدیدار میشود و نه طی یک فاجعه (کاتاستروف)

آکادمیستی - مارکسیستی غرب (مکتب فرانکفورت، آلتوسر، سارتر) - که خود نتیجه شکست‌های دهه بیست و پس از آن بود - بازی کرد. با اینهمه در مورد مکاتب فوق باید گفت که طیفی جو یاس و عزلت در پناهگاه فلسفه، بجز در مورد استثنائاتی نادر کسی از آنان مرتد نشد و نه بورژوازی نیویوس و حال آنکه موارد ارتداد در صفوف فعالین ماه مه فراوان تر از استثنائات بود.

۱- کاتاستروفیسم در این مفهوم البته مفهوم معمولتر آن (اعتقاد به تلاشی نظام صرفاً در اثر رشد تضاد‌های وندیدن نقش مبارزه) متفاوت و حتی از لحاظی متضاد است.

هنگامی که جامعه آماده باشد، سوسیالیسم پدیدار می شود. توسل به قهر  
نشانه آماده نبودن شرایط مادی برای سوسیالیسم است. اما مارکس بتدریج  
منحرف شد و معتقد به ضرورت اعمال قهرگشت . . . . .

اگر این ابرازات شباقت به تزه‌های دوران ارتداد کائوتسکی و نظریه  
"انقلاب سالم و غیر تراژیک" او دارد بر فلاسفه جدید "حرجی نیست، همه  
آنها "جدید" هستند و فیلسوفانی هستند که کائوتسکی را خوانده‌اند. بنظر  
آنها روزالوکزامبورگ نیز باین دید کاتاستروفیستی از سوسیالیسم دچار شد، اما  
از همه بدتر و مستحق نفرت بیشتر لنین است که طی يك کودتای خونین - که  
بدترین کاتاستروف است - نظر خود را بر جامعه تحمیل نمود. مارکس جوان یا  
مارکس پیر، انتخاب با آنهاست. لنین یا زیسگار، باز هم انتخاب با آنهاست.  
اما گلوکسمانسم ایرانی بدبخت تر، زبون تر و حقیرتر از معادل فرانسوی  
خود است. اگر "فلاسفه جدید" از برنشتاین و کائوتسکی چندین دهه پیش  
بدون ذکر ماخذ می زدند، هواداران ایرانی آنها همین نظرات را از دوله  
و گلوکسمان‌های حقیرتر معاصر "بعاریت" میگیرند (ایضا بدون ذکر ماخذ)،  
ولی مانند بسیاری از پدیده‌ها در سطحی نازل تر و مبتذل تر عرضه میکنند.

۱ - برای نشان دادن میزان گیجی و عوامفریبی ایشان، اشاره‌ای به تز "سوسیا-  
لیسم علم نیست" ضروری است. مرتدین اصیل معتقدند سوسیالیسم اوتوپسی  
است؛ دیکتاتوری بورولتاریا مفهومی تضاد مند و غیر قابل تحقق است چون؛ طبقه  
هیچگاه يك کلیت منسجم را تشکیل نمیدهد و همواره ترکیب ناثابتی از دستگاه‌ها،  
گروه‌ها و سزیه‌هاست " و لهذا به حاکمیت بوروکراسی منجر میشود، و غیره. اما  
ارتداد حقیر وطنی آنچه از اینها میفهمد فقط اینست که "سوسیالیسم علم نیست"  
دلیل این ابراز هم "وطنی" است، يك بازی جاهلانه با لغات: مگر نه اینست  
که سوسیالیسم از بطن جامعه بر میخیزد همانطور که کاپیتالیسم از بطن فتودا-  
لیسم برخاست؟ بنابراین سوسیالیسم مانند کاپیتالیسم يك پروسه واقعی است.  
و نه علم . . . . .

اما این لغت بازان سفسطمگر تنها يك نکته را فراموش میکنند به عناصر تحمیلی  
شده توضیح دهند، و آن اینکه: آری سوسیالیسم يك پروسه واقعی است، اما  
علم به قانونمندی این پروسه، شرایط پدیداری آن، و علل درجهت کعبه پیروزی عوامل  
پدیداری بر عوامل بازدارنده آن نیز سوسیالیسم نام دارد!

مقایسه مانیفست آقای ژیسکار ( " دموکراسی فرانسوی " ) با مانیفست سه تن سن از رهبران " آزاد یخواه " جنبه ملی ، مقایسه يك بورژوازی گردن کلفت جمهوریخواه با بورژواهای جبون سلطنت طلب<sup>۱</sup> ، مقایسه مرتدین فرانسوی و ایرانی میزان این ابتدال را بدست میدهد .

\* \* \*

اما کافی نیست که صرفاً توجه ارتداد و انحراف بود . باید شرایط ظهور و دلائل بینشی و ایدئولوژیک آنها را شناخت . ما برای يك لحظه تصور میکنیم که منحرفین نه بر مبنای فرصت طلبی ریشه دار و عوامفریبی و جام طلبی ، بلکه بر مبنای نداشتن جواب به مسائل خاصی به بیراهه کشیده شده اند . در ایمن صورت باید دید اشکال کار در کجاست و چرا عد های " کمونیست " مدافع ژیسکار های حقیر وطنی میشوند . باید دید نکته اساسی استدالات آنها برای تعمیق مردم چیست . از چه راهی وارد میشوند تا افراد ساده لوحی را که علی القاعده تعلق خاطری به رهبری بورژوا ند آرند بدنیال آنها روانه سازند ، به حمایت از کابینه ائتلافی و بالاخره به ضیافت شام بکشانند .

۱ - از حسن تصادف ، رهبران آزاد یخواه در یکی از اعلامیه های خود اشاره ای به جامعه معبود خود کرده اند که ذکر آن خالی از لطف نیست : " نه سال پیش هنگامی که میلیونها فرانسوی دست به اعتصاب عمومی و تظاهر زدند و حتی کار به زد و خورد کشید ( ! ) چون حکومت برگزیده مردم بود در طی چهل روز فقط يك نفر زخمی و کشته شد " ( اتحاد نیروهای جنبه ملی ایران ) . ۱ میلیونها مردم طبقه حکومت برگزیده مردم شورش کردند ، سر همه آنها زیر آب رفت و خون از بینی کسی نیامد . چرا اعلیحضرت موافقت نمیکنند چنین باشد ؟ رهبران حق دارند متحیر باشند .

۲ - چنین فرضی البته در غالب موارد مجاز نیست و اندکی آشنائی به گذشته و حال مرتدین ، قدری تعمق در ابرازات متظاهران و دائم التعمیر آنها ، مختصری توجه به حرکات و وجنات آنها نشان میدهد که خود خوب میدانند دروغ میگویند . معبداً ما چنین فرض میکنیم که آنها به استدالات خود باور دارند ؛ چون حتی اگر موارد معدودی باشد که استدالات مشابهی بطور جدی و نه ریاکارانه از طرف کسانی مطرح شود - که چنین است - بررسی آن ضروری میگردد .

در ابتدا کوشش میشد که ماهیت طبقاتی رهبران سابق جنبه ملی مسکوت گذارده شود. اینان صرفاً "آزاد یخواه" بودند. اینان "ضد فاشیست" بودند و غیره. اما افشاگرها خیلی زود برده از چهره این آزاد یخواهان بر کشیدند. ماهیت بورژوازی اینان در حقیقت روشنتر از آن بود که بمجرد ارائه تقسیم بندی طبقاتی غیر قابل انکار باشد. بنابراین ناگهان برده عوض شد. همان بازیگرانی که تا دیروز سعی در استتار ماهیت طبقاتی رهبران داشتند، بمعیت عده های دیگر جنبه جدیدی گرفتند. بما و دیگران که برنامه و خواسته های رهبری را افشاء کرده بودیم پرخاش کردند که مگر از بورژوازی لیبرال انتظار دیگری جز این میتوان داشت؟! عبارت دیگر به مخالفین ایراد میگرفتند که گویا از بورژوازی لیبرال انتقاد کرده اند که چرا بورژوا هستند؟! اما این شیرینکاری موثر نیفتاد چون هر کس که با شعور و دماغ نکرده بود میدانست که کسی از بورژواها انتقاد نکرده است که چرا کمونیست نیستند؟! آنها افشاء شده اند! ماهیت آنها نشان داده شده است. نقاب آزاد یخواهی فوق طبقاتی از چهره آنها فرو کشیده شده است. انتقاد و متوجه معذرتین آنها، توجه گران آنها در جامه عاریتی کمونیسم بوده است.

ما همچنین نشان دادیم که این "آزاد یخواهان" حتی در محدوده بورژواگری خود پس مانده و زبون هستند. ویلسون نخست وزیر سابق انگلستان که خود را سوسیالیست میدانست در مورد سرمایه داران انگلیسی میگفت: "ما از آنها انتقاد نمیکیم که چرا سوسیالیست نیستند. سخن ما اینست که آنها حتی کاپیتالیست های خوبی هم نیستند." و اگر معذرتین بورژواهای وطنی بما خرده نگیرند که از آقای ویلسون نقل قول آوردیم - چه ما از منبعی نقل کردیم که برای آنها قابل فهم باشد - تکرار میکنیم که ما ابتدا در مورد کسانی مانند آقای امینی نه انتقاد کردیم و نه حتی افشاءگری. ایشان يك بورژوازی محترم وابسته به امیرالیسم و "آزاد یخواه" هستند و هرگز هم جز این ادعا نکرده اند. اما ما رهبران شما، رجال "آزاد یخواهی" را که عریضه به شاه مینویسند و این



جانی حرفه‌ای را در مقام خود رسمیت و مقبولیت می بخشند - و جقدر شبیه است این کار آنان به زیارت سادات از بیت المقدس و رسمیت شناختن سلطه صهیونیسم - این "محترمی را که ادعای رهبری مردم را دارند ولی مردم خشمگین را ساواکی میخوانند ، این عناصری را که در مقابل شاه و رژیم جیون و زبون و برعکس در مقابل خلق گستاخ و موهن هستند ، افشا" کردیم ، و از شما متعذرین آنها انتقاد کردیم و در این انتقاد نشان دادیم که بسیاری از شما از قماش همان رهبری هستید . ما به شما و رهبران شما انتقاد نکردیم که چرا مبارزه را یکال نمیکنید . انتظار چنین معجزه‌ای حتی به مخیله کسی هم خطور نمیکنند ! اما هنگامی که شما علیه خلق عاصی موضع میگیرید ، آنها را شیشه شکن و ساواکی میخوانید ، و یا هنوز از کسانی که آنها را چنین خطاب میکنند " دفاع " میکنید ، مستحق طعن میشوید . بهر حال مسائل فوق بزودی روشن شدند و نتوانستند کسی را بغربند تا آنکه آخرین گلوله توپ رفورمیسم ، یعنی " تزد و آلتزناتیو " شلیک شد . این تزد صرفاً از طرف پیروان سنتی رهبری مطرح نمیشود بلکه بطور غیر مصرح و پوشیده بعنوان نکته اساسی همه گرایش‌های مدافع مبارزه " بورژوازی ملی " و مدافع همکاری با " بورژوازی ملی " ارائه میشود ، بنابراین این توجه مختصری به آن ضروری است .

تذ : دموکراسی بورژوازی برای مبارزه کارگران شرایط مساعدی را بوجود می آورد ، بنابراین :

- نتیجه ۱ - همواره برای استقرار دموکراسی بورژوازی باید کوشید .
- نتیجه ۲ - هر کس که چنین نکند بنفع فاشیسم عمل کرده است . بعبارت دیگر یا دموکراسی بورژوازی و یا فاشیسم . باید یکی را انتخاب کرد .

این تذ در آنچه که در صورت قضیه میگوید ، درست است . اما مسئله اساسی در آن چیزی است که نمیگوید ، در نتیجه‌گیریهای درهمی است که میکند و در قیاس‌های مستتری است که در بطن دارد . قدری آنرا میشکافیم .

۱ - ما در گذشته اسنادی را ارائه دادیم که نشان میداد رهبران جبهه ملی در سال ۱۳۴۳ با همین نحو برخورد با مصدق مبارزه میکردند و او را تهدید میکردند که اگر با ما موافقت نکند " دستگاه حاکمه بسی شلیمان خواهد شد . رجوع شود به " چه نباید کرد " صفحه ۶۸

در روسیه قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار رشد بسیار کرده بودند ولی نهاد دولت همچنان در دست تزار و اشراف فئودال باقی بود. قدرت سیاسی در دست طبقه بورژوا نبود و لذا میان مناسباتی که نهاد دولت بر پایه آن قرار داشت و در جاودانی کردن آن سعی کنید، و آنچه تولید فزاینده سرمایه‌داری اقتضا می‌کرد عدم تجانس وجود داشت. بورژوازی ناراحت از این وضع، میخواست که نهاد دولت را متناسب با حواشیج مناسبات تولیدی خود کند. انقلاب بورژوا دموکراتیک راه وصول بان هد فببببب. بنا بر این بورژوازی، لنگان و خیزان، مشتاق و مردد، آرزو مند و متزلزل، برای فرا رسیدن آن بنوعی کوشش می‌کرد. در ایران اما وضع بدینگونه نیست. طبقه حاکمه در ایران طبقه بورژواست. نهاد دولت در دست بورژوازی است. دربار شاه یعنی مرکز قدرت سیاسی در بزرگترین بورژواهاست. علاوه بر این شرکای دربار نیز از بزرگترین بورژواهای ایران بشمار می‌روند. بورژوازی تحت حمایت اربابان بین‌المللی خود بر مسند قدرت است. جدال بورژوازی خصوصی با بورژوازی بوروکرات نظامی، جدال دو طبقه، یعنی جدالی بر مبنای دفاع از دو نوع مناسبات تولیدی مختلف (مانند روسیه) نیست. جدال آنها، جدال درونی بخش‌های مختلف یک طبقه واحد جدال درونی سرمایه‌داری است، و نه جدال طبقه فئودال و سرمایه‌دار. بنابراین، قیاس شرایط ایران با اوضاع روسیه تزاری، بحساب اینکه هم تزار دیکتاتور بود و هم شاه دیکتاتور است، یک قیاس مبتذل و سطحی است. حاکی از ندیدن و نشناختن موقعیت طبقات و مناسبات طبقاتی است. یک تحلیل مارکسیستی نیست. بر خوردی عوامانه است.

ما در اینجا وارد این بحث که تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است نمی‌شویم. این مسئله در نوشته‌های دیگر مورد بحث قرار گرفته است. معیناً چنانکه خواهیم دید حتی بر فرض پذیرفتن انقلاب بورژوا دموکراتیک از جانب عده‌ای، برداشتهای متفاوتی خود را نشان می‌دهند.

کمونیستهای روسیه در ۱۹۱۷-۱۸ سال پیش معتقد به ضرورت انقلاب بورژوا دموکراتیک در آن جامعه قبل از انقلاب سوسیالیستی بودند، اما برداشتهای و اهداف کاملاً متفاوت بود. یک برداشت انقلاب بورژوا دموکراتیک را مرحله‌ای مستقل و مجزا می‌شمرد (انقلاب مرحله‌ای). برداشت دیگر این انقلاب را صرفاً مدخلی بر انقلاب سوسیالیستی می‌دید. منشویکها برداشت انقلاب مرحله‌ای

داشتند. طی این برداشت اکتونومیستی، جامعه پس از وقوع انقلاب بورژوازموکرا-تیک سرعت در راه گسترش مناسبات تولیدی سرمایه داری حرکت میکرد. این مناسبات به منتهای رشد خود میرسید و انقلاب سوسیالیستی فرامی آمد. نوشته های لنین و بویژه تزه های آوریل در تئوری، و سپس انقلاب اکتبر در عمل، نقطه اختتامی بر این دعاوی گذاشتند ولی این بعد ها بعهدہ کائوتسکی افتاد که با چرخش از مواضع قبلیش (در آثاری مانند "انقلاب اجتماعی"، "راه بسوی قدرت" با نگارش "تروریسم و کمونیسم"، "برجم افتاده منشویکهای روسیه را در آلمان بدست گیرد و" کودتای اکتبر" را محکوم کند، افشاگری بی امان کمونیستهایس مانند روزالوکزامبورگ و لنین، همه اعتبار کائوتسکی معتبر را از بین برد، اما — برداشت اکتونومیستی از مناسبات اجتماعی و انقلاب، بصورت دیگر — وجه بسا تحت نقاب حمله به کائوتسکیسم — به حیات خود ادامه داد.

بجز این اکتونومیستهای شناخته شده، دیگران نیز از دید انقلاب مرحله ای مصون نبودند، از جمله استالین به داشتن چنین برداشتی متصف شده است. تا آنجا که میدانیم استالین صراحتاً در مورد جدا کردن دو انقلاب بصورت فوق نظر نداده است، اما براتیک او در زمان قدرت، و نیز نظراتی که در زمان او و به نیابت از او در رد انقلاب مدام مطرح میشد، بطور قطع حاکی از وجود چنین برداشتی است. برداشت های اکتونومیستی در بهترین شکل نمایشگر بینش قدری (فالتالیستی) از تاریخ، و در بدترین حالت، نمودار اعتقاد به رسالت جاود بورژوازی است. و این هر دو چنان ریشه های عمیقی در پاره های از بینش ها دارد که صرفاً با بی اعتبار شدن کائوتسکی ها و یلخانف ها از بین نمیرود.

۱ — مائوتسه دون انقلاب دموکراتیک نوین را انقلاب مستقل مرحله ای نمیدانید بلکه آنرا انقلابی با شرکت همه "خلق" برهبری طبقه کارگر میدانید که در تکامل خود منجر به برقراری سوسیالیسم میشود. ما در نوشته "اندیشه مائوتسه دون" سیاست خارجی چین "از زاویه های دیگر به این برداشت برخورد کرده ایم، معهد از اظهار این شگفتی نمیتوانیم خود داری کنیم که چگونه برخی از مائوتیستهای ایرانی، مدافع انقلاب دموکراتیک نوین ب مفهوم مرحله ای شده اند؟ تنها احتمال ممکن اینست که اینان بیش از آنچه که مائوتیست باشند استالینیست هستند و گرز سخن از کمک به بورژوازی و نه کمک گرفتن از بورژوازی نمیکردند.

بر مبنای دید انقلاب مرحله‌ای، چون وقوع انقلاب بورژوا دموکراتیک یک مرحله مستقل و ضروری است بنابراین وظیفه اصلی کمونیستها کمک به تسریع انجام این انقلاب است. مطابق این تفسیر، طبقه کارگر صرفاً پس از بقدرت رسیدن بورژوازی، شرایط لازم را برای فعالیت و مبارزه خواهد یافت و طی پروسه‌های (که معلوم نیست چقدر طول کشد - در غرب قرن‌ها طول کشیده) انقلاب سوسیال-لیستی خواهد کرد. و باز مطابق این دید، از آنجا که بقدرت رسیدن بورژوازی و برقراری دموکراسی بورژوازی (که گویا حتماً همراه با آن خواهد بود) در همه موارد پیش شرط ضروری امکان مبارزه گسترده طبقه کارگر است، بنابراین این همه قدرت باید در راه برقراری دموکراسی بورژوازی مصروف شود. این یک جنبه نگری تا بدانجا پیش می‌رود و پیش رفت که همانطور که میدانیم کمینترن تحسنت تسلط استالین در راه محقق کردن این توهم دستور داد که تمام احزاب کمونیست تحت رهبری بورژوازی لیبرال برای نابودی فاشیسم بکوشند. از آنجا که وجود دموکراسی بورژوازی ضروری است - و این برای او نه بصورت دیالکتیکی در رابطه با قدرت طبقه کارگر، بلکه بصورت یک جنبه و مکانیکی مصداق داشت، بنابراین همه چیز، ولو سرنوشت و مشی احزاب طبقه کارگر، باید فدای حصول دموکراسی بورژوازی شود و شد. این یک جنبه نگری جوابی باین مسئله ندارد که اگر قرار شود ارگانی که (همراه با سایر تشکیلات طبقه کارگر) قدرت اجراییه این طبقه است مسخ گردند تا دموکراسی بورژوازی بدست آید، طبقه کارگر بعداً با چه نیرویی به مقابله برخواهد خاست؟ آیا با نیروی احزاب و سندیکاهایی که بورژوازی بقدرت رسیده برایش مجاز خواهد داشت؟ با انواع احزاب کمونیست و سندیکاهای کارگری که در غرب و شرق بر ویرانه احزاب اولیه رشد کرد؟ آیا "بهترین" این احزاب سرنوشتی جز "احزاب طبقه کارگر" فرانسه و ایتالیا -

۱ - این تازه "بهترین" تفسیر از عملکرد استالین است. بسیاری از محققین عقیده دارند که هدف اصلی استالین بقدرت رسیدن حکومت‌های بورژوالیبرال بود تا روابط حسته دیپلماتیک و اقتصادی با شوروی داشته باشند، و نه تصور بهبود شرایط مبارزه طبقه کارگر تحت دموکراسی بورژوازی. اصرار وی بر پذیرفتن درست‌شماره‌های بورژوازی لیبرال توسط احزاب کارگری (در جنبه‌های ضد فاشیست)، این نظر محققین را بسیار قابل تعمق میکند.

خواهند داشت؟ آیا این دید به آن نظر شباهت نخواهد داشت که در ابتدا برای رسیدن به هدفی فرض کنیم که باید بعنوان مرحله اول از مسیر خاصی عبور کنیم بدون اینکه حتی به نحوه عبور توجه کنیم مبادا این عمل موجب شود که در انتهای مرحله اول حتی مختصر رمقی هم برای ما بجا نماند و نتوانیم مرحله دوم و اصلی را ادامه دهیم؟ آیا اساسا مسیر از چیزی که سیر میکند جداشدنی است؟ چنین نیست. دموکراسی بورژوازی صرفا از آنجهت و تحت آن شرایط مطلوب است که تشکلات طبقه کارگر (نوع تشکل مربوط به بحث دیگری است) بتواند از آن استفاده کند. بنابراین هر نوع پیشنهادی که بوجود آوردن دموکراسی بورژوازی را عملا معارن بانابودی تشکل طبقه کارگر کند و یا با ایجاد توهم و سراب از تشکیل آن جلوگیری نماید، تناقض در لفظ و در معنی، دیدن یک جانب مسئله و ندیدن جانب دیگر است. این نظر ناعیشر فیتیشسم دموکراسی، پذیرش دولت بعشابه ساختار بیطرف فوق طبقات - که متصورا هم برای بورژوازی و هم کارگران دموکراسی را بارمندان می آورد - است.

گفته روزالوکزامبورگ: "سرنوشت جنبش کارگری وابسته به دموکراسی بورژوازی نیست بلکه برعکس، سرنوشت تکامل دموکراسی وابسته به جنبش سوسیالیستی است." احمقانه و عوامفریبانه خواهد بود اگر از این گفته چنین استنتاج شود که گوئی نسبت به دموکراسی بورژوازی بی اعتنائی شده است، و بین آن و شکل‌های مستبدانه دولت بورژوازی تفاوتی گذارده نشده است. شاید آنه خواهد بود اگر گفته شود روزالوکزامبورگ هم بعلت داشتن چنین نظری "در حقیقت کمک رساننده به اردوی غیر دموکراتیک بوده است". هر کمونیستی برقراری دموکراسی بورژوازی را دهها بار بهتر از استبداد بورژوازی میدانند ولی تنها باین دلیل و باین خاطر که بهتر میتواند فعالیت کند تا آنرا نابود نماید. راهی کمبرقراری دموکراسی بورژوازی را فی نفسه، بدون بررسی شرایط برای تشدید مبارزه طبقه کارگر، بدون اقدام به افشاء ماهیت بورژواها میطلبند، راه ایده آل و مورد تبلیغ سرمایه داری است. در بهترین حالت حاکی از داشتن دید انقلاب مرحله‌ای، و مرجح داشتن منافع بورژوازی بر منافع طبقه کارگر و قائل شدن رسالت دموکراسی صرفا برای بورژوازی است. این راه، راه کمونیست ها نیست.

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که دید انقلاب مرحله‌ای چگونه در تحقق خود نقض غرض متصور است. چگونه پیش شرط انقلاب (مرحله‌ای) راحتی بقیمت انحراف

طبقه کارگرمی طلبد و چه نوع سرنوشتی را در غرب و شرق - برای طبقه کارگرمقبول می شمارد. ریشه آنچه امروز در اجزای رویزیونیست جهان به سطح آشکار رسیده در این برداشت از تاریخ، در اکتونومیسم بورژوازی و یا فائالیستی، و در یک کلام از داشتن برداشت بورژوازی از سوسیالیسم و از دموکراسی است.

هم آنان که دموکراسی بورژوازی را ولو بقیعت نابودی تشکل‌ها و یا انحسراف طبقه کارگر طلب میکنند و هم آنان که متصورا برای "جلوگیری" از این انحسراف دموکراسی بورژوازی را بقیعت تأیید استبداد و دیکتاتوری طرد میکنند (چون گویا وجود فاشیسم مانع فریب خوردن توده‌ها میشود!)، و اما ندگان مکانیستی هستند که دیالکتیک را "دیوگویی" میدانند. برای ذهن عقب مانده آنها، متافیزیک "این یا آن" از همه چیز راحت تر است. یا با دموکراتهای بورژوازی یا مستبدیسن بورژوازی یا با رهبران جبهه ملی و یا با دیکتاتوری پهلوی. حقارت را نهایشی نیست و زائد بر آن ابتدال را.

برای چنین ذهن عقب مانده‌ای میسر نیست که بفهمد که چگونه یک کمونیست ترجیح میدهد که رهبران جبهه ملی، بنا بر نظر و شیوه خود، با استبداد شاه مبارزه بکنند تا اینکه در خانه بنشینند و ولی در عین حال همین رهبران را کینه می‌خواهند بر دوش توده‌ها سوار شوند. افشاء میکند. چگونه یک کمونیست از حقوق آنها در مبارزه دفاع میکند ولی از محتوای مبارزه آنها نه تنها دفاع نمیکند بلکه آنها را افشاء نیز میکند، برای او قضیه چنین است: یا با رهبران بساش (و مانند ما هر مزخرفی را که میگویند بپذیر و توجیه کن و همراه با آنها توده‌ها را فریب بده) و یا بدان که عملا با فاشیسم هستی. و ما میگوئیم که خیر آقایان! در جدال و بخش از بورژوازی ما با هیچکدام نیستیم، گرچه جدال آنها را با ما هم بفتح خود میدانیم، گرچه سنگ ریزه‌هایی را که جناح "دموکرات" از زاویه دید خودش بطرف رژیم مستبد می‌اندازد ما از زاویه دید خود مان مفید ارزیابی میکنیم اما ما در عین حال سنگ‌های بزرگی را هم که هر دو در مقابل طبقه کارگر مس اندازند دیده نمیگذاریم و با آن مبارزه میکنیم. آنها را افشاء میکنیم. آیا بنظر شما آقایان ما هنوز یا با "این" هستیم یا با "آن"!!

بگفته‌ام: "تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که "نفرت به دموکراسی" را موعظه میکنند و غیره، فقط موجب تبسم میگردد". آیا این آقایانی که ۶ سال بعد از کائوتسکی هجویات او را بعنوان

کشفیات جدید تکرار میکنند چیزی بیش از بوزخند حقارت آمیز می طلبند ؟ آنچه در بالا آمد نکته اساسی و شالوده " مستحکم " استدلالات مدافعین " رهبری " ، مبلغین کمک به " بورژوازی ملی " ، و هواداران " آزادخواهان " ما فوق طبقات بود . و حال اگر در نظر گرفته شود که " رهبران آزادخواه " صرفاً پس از ارائه دکترین کارتر به جنب و جوش افتادند و خواستند که بین مساعدت " افکار عمومی جهان " ، با تطمیع و تهدید ، با تحبییب و ارباب ، بر دوش توده های معترض خلق سوار شوند ، به میزان فصاحت و درجه ابتدال این مدافعین ، این کمک رسانندگان ، و این هواداران بی خواهیم برد .

رد و افشا این گرایش های توجیه گر اکنون بیش از هر زمان دیگر ضروری است . یکبار پس از ۵۰ خرداد تصور شد که از آنجا که بی کفایتی بورژوازی بومی عیان شده افشاگری ضروری نیست و باید کوشش را متوجه بوجود آوردن سازمانهای انقلابی کرد . این تصور بخطا بود . و ما خود نیز در این تصور قابل ملامتیم . جنبش کمونیستی ایران تا زمانی که متعذرین بورژوازی ، مدافعین سازش طبقاتی و دوستداران " دموکراسی ناب " را طرف نکرده است ، هر بار با پیدا شدن شرائط جدید دچار همین نوع سردرگمی خواهد شد که در چند ماه گذشته شاهد آن بودیم . علی الخصوص که این متعذرین در رنگ عوض کردن بی طولائی دارند و هسر لحظه امکان خزیدن در پوست شیراز فراهم میکنند . در گذشته این کار را کردند مجال مدد نباید داد . بویژه آنکه وسعت شورش توده های اخیر امروز زمینه مادی مناسب را برای " رادیکال " شدن موسمی و مجدد آنها بدست داده است و باره ای

---

۱ - ما چه ار سال پیش ( بهار ۵۳ ) در نقدی به " طرح تحقیقی در باره بورژوازی ملی ایران " از جریبکهای فدائی خلق ، نظر خود را نسبت به این مسئله و آرزوها و ملاحظاتی های رهبران - با آنکه در آن زمان ساکت و ظاهراً فراموش شده بودند . و خطراتی که از جانب آنان در آینده متوجه حرکت مترقی اجتماعی بود ابراز داشت . ( این نقد بعنوان ضمیمه شماره یک دفتر " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم " چاپ شد ) . معیناً در این مورد نیز مانند همه موارد گذشته ... که نسبت ه آنها از خود انتقاد کردیم - بخاطر موقعیت خاصی که در آن قرار داشتیم ... ما را در حد ظنی ابراز نکرده و در محدوده روابط دو سازمان نگاه داشتیم .

از کسانی که دیروز مبارزین را " شیشه شکن " میخواندند امروز " هوس " چه شدن کرده اند و قطعاً فردا از همه بیشترهایبوی خواهند نمود .  
خلاصه میکنیم :

ادامه حرکات سیاسی در ایران دو بخش محافظه کار و مسالمت جو را غناً از هم تفکیک کرده است . این بلوک بندی تا اندازه زیادی مقارن تقسیم بندی راسستیع چپ است . در راست نیروهائی قرار دارند که حاضرند با رژیم کنونی کارکنند و خواهی اساسیشان به تقلیل استبداد و شرکت در حکومت خلاصه میشود . در چپ نیروهائی هستند که به دلایل مختلف خواستار سرنگونی رژیم میباشند . خطوط تمایز این گروه بندی اجتماعی از چند ماه پیش تا کنون بسیار روشنتر شده است ولی این تمایز هنوز به نهایت خود نرسیده است . با آنکه مردم در مبارزات اخیر بطور قطع دست رد بر سینه مسالمت جویان و سیاست بازان زدند ، و با آنکه " رهبران " حتی در میان خود و پیروان خود نتوانستند حد اقل هماهنگی را بوجود آورند ، معیناً هنوز این امکان وجود دارد که به مسائل مختلف این نیروها خود را به مردم تحمیل کنند و تراژدی های گذشته را تکرار نمایند . کوشش و پیگیری نیروهای چپ قادر خواهد بود که تقسیم بندی های سیاسی موجود را متناسب با مرحله رشد نیروهای مولده در ایران و ضروریات کنونی کند و از ادامه نهاد هایی که متعلق به دوران دیگری بوده و سعی در تحمیل خود به دوران جدید دارند جلوگیری نماید .

## جنبش توده ای

۱ - علل و انگیزه ها - پس از ۱۵ خرداد ، تشدید گردش سرمایه و تبدیلی ثروت های راکد به سرمایه ، رونقی - ولو کوتاه مدت - در زمینه های اقتصادی بوجود آورد . عدم شناخت اپوزیسیون از شرایط جدید و نتیجتاً سردرگمی و انفعال آنان و بنا بر این عدم ارائه آلترناتیو ، دست رژیم را در سرکوب جنبش باز گذارد . هنگامیکه به پایان رسیدن امکانات مخلوق انقلاب سفید و رسوا شدن برنامه های آن ، همراه با شروع و ادامه مبارزات انقلابی مسلحانه ، رژیم را در اوائل سالهای ۷۰ در وضع دشواری قرار داده بود تا گمان از دیاد فوق العاده در آمد نفت ، منبع جدیدی در اختیار رژیم قرار داد . رژیم قادر شد که با صرف بخشی از در آمد نفت سوراخ سنبه ها را موقتاً پر کند و چشم انداز رفاه اقتصادی را در برابر خرده بهره رزازی و بخشی از کارگران متخصص قرار دهد درست قبل از از دیاد در آمد نفت در سال ۱۹۷۳ ، وضع اقتصادی به حدی وخیم شده بود که بیش



از ۳۰۰ تاجر از بازار ظرف چند ماه ورشکست شدند . ازدیاد در آمد نفت از يك جانب ، و عدم توجه کافی به امر تبلیغ سیاسی و سازماندهی از جانب اپوزیسیون مترقی موجب عدم رشد حرکات اعتراضی توده‌ای شد . اما امروز امکانات تطمیعی و تحمیقی رژیم به حد اقل رسیده است . در آمد نفت گرچه هنوز بالاست ولی از يك سو طمعان دیگری - بخش غیر نظامی امیرالیسم - را در کنار جیاول گران دیرین در انتظار خود دارد و از سوی دیگر رشد بوروکراسی و میلیتاریسم رژیم بخش فزاینده‌ای از آنها بخود اختصاص میدهد . توسعه بوروکراسی بنا بر قوانین " توسعه به اندازه وقت " و " توسعه باندازه منابع " است . از آنجا که توسعه منابع رژیم ایران عمدتاً بصورت ازدیاد در آمد نفت - پول ، و نه سرمایه - بوده است ، بوروکراسی بر حسب میزان پول موجود ، گسترش غیر قابل بازگشت می‌یابد تا زمانیکه اثرات ازدیاد پول را کان‌لم‌یکن کند . این امر تا اندازه زیادی در ایران انجام گرفته است . عقب ماندگی جامعه و وجود سلطنت مستبدانه قسرون وسطائی نیز طبعاً اثرات خود را بر گسترش بوروکراسی بحد وسیعی گذارده است . توسعه بوروکراسی ، شیوع فساد را همواره بدنبال دارد و این نیز بحد وسیع در

۱ - طبیعی است که منظور بوروکراسی در جوامع سرمایه‌داری است .  
 ۲ - در گذشته توجهی باین مسئله در زمینه اقتصاد حاشیه‌ای و عوارض آن برای رژیم ایران و چشم‌اندازهایی که برای انقلاب می‌گشاید مطلقاً صورت نگرفته است و برعکس توهماتی مانند پیدایش " سرمایه اتونوم " ایرانی ( و عرب ) و نظریات شکل نگرفته شکست طلبانه مانع از مشاهده واقعیات و پیش‌بینی حرکات اخیر بوده است اکنون که واقعیات ملموس شده‌اند انتظار بررسی جدی از جانب اپوزیسیون ایران نابجا نیست .

۳ - در اینجا صرفاً به فساد ناشی از رشد بوروکراسی اشاره شده است ولی نکته پیداست که گسترش سرمایه داری و بویژه سرمایه‌داری دفرمه و سرطانی ، برنامه های انتخاب و حساب شده رژیم و امیرالیسم در موارد خاص و . . . همه تاثیرات خود را داشته‌اند . بهر حال این عارضه فساد چنان ابعاد باور نکرده در ایران بخود گرفته است که حتی رژیم نیز مدعی شده است که مبارزه با آنرا برای رشد جامعه حیاتی میدانند ( و بنا بر این آنها در کنار سایر مسائل " حیاتی " بعنوان بندی از انقلاب سفید در آورده است . )

ایران رایج شده است. در يك گسترش منابع رژیم كلك موثری به رشد سریع بوروکراسی و میلیتاریسم - و لهذا سلطه بلا منازع بخش بوروکرات - نظامی بسر جامعه (که مطابق خواست امپریالیسم جهانی بود) کرد و فشار ناشی از آن در همه بافت های جامعه ریشه دواند.

علاوه بر این عوامل، انتقال عوارض بحران تورمی - رکودی سرمایه داری جهانی بایران، گرانگی و عدم اطمینان ناشی از آن، موجب شد که اضافه در آمد پاره ای از اقشار و طبقات در معرض تهدید قرار گیرد. در چنین شرایطی بود که تغییر استراتژی امپریالیسم، به دلائلی که قبلا ذکر کرده ایم، تاثیر وافر خود را گذاشت. ۲ - آرایش نیروها - کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی فقیر و سنتی بالتبع قربانیان این بحران بودند ولی علاوه بر آنها آن بخش از خرده بورژوازی مرفه نیز که شرایط زندگی خود را با چشم انداز درآمد روغزون تطبیق داده بودند، هنگامی که مشاهده کرد میزان از دید درآمدش مطابق با میزان از دید انتظارا نیست، در صف ناراضی ها - ولو بطور موقت - قرار گرفت. در مورد سرمایه داران خصوصی قبلا صحبت شده است و احتیاج به تکرار نیست. ایضا در مورد نیروهای که بعلل رونمایی و یا ایدئولوژیک مبارزه میکنند قبلا توضیح داده ایم اما از آنجا که این عوامل اخیر در جریانات کنونی بسیار بارز بوده اند توجه بسه آنها را ضروری میبینم.

بارز بودن این عوامل و بخصوص مسئله مذهب، به اندازه ای بوده است که در پاره ای از موارد نحوه بروز ناراضی با طت ناراضی اشتباه گرفته شده است. حرکات توده ای وسیع بدنیال جریانات قم - که خود بدنیال اعتراض به توهین به آیتاله خمینی بود - بوجود آمد و عکس العمل نسبت به حملات وحشیانه رژیم بسه مردم و طلاب قم در سراسر جامعه منعکس شد. اما بجز کسانی که دیده بسه ظواهر دارند کسی نمیتواند منکر شود که مسئله توهین به مذهب تنها جرقه ای بود که انبار باروت - باروتی از خشم را - که در اثر بحران اقتصادی و سیاسی انباشته شده بود منفجر کرد. این انبار دیر یا زود منفجر میشد. مسئله مذهب

۲ و ۱ - در نوشته های قبلی توضیح دادیم و تکرار نمیکنیم که تنها بخشی از گرانگی و عدم تأمین و اطمینان کنونی ناشی از عوارض بحران جهانی است. قسمت مهمی از آن مربوط به برنامه ها و یا عوارض برنامه های رژیم است.

تنها یکی از احتمالات برای انفجار میتوانست باشد. رژیم بارها و بارها چنین توهین‌هایی کرده بود و روحانیون سالها از مردم مبارزه علیه رژیم را خواسته بودند ولی هیچگاه جریانی بصورت فعلی واقع نشد.  
در همین زمینه چند نکته قابل ملاحظه است :

در این جریان روحانیون قد علم کرده‌اند که قابل توجه است. در این میان افرادی را میتوان یافت که هنگام اسارت و تبعید آیت اله خمینی که موجب اعتراض عدای از مراجع تشیع شد سکوت کردند و بشکرانه آن سکوت مورد توجه و مخاطب تلگرافهای رسمی قرار گرفتند. کسانی که همزمان با شهادت آیت اله سعیدی در سال ۶۹ در زیر شکنجه رژیم، تلگراف به شاه در تشکر از کمک او به استحكام مبادی اسلام زدند ولی اکنون ناگهان در دفاع از آیت اله خمینی و طلاب قم و اسلام قدم به پیش میگذارند و رژیم را تهدید میکنند. در چنین وضعی بسیار باید معتقد بود که چنین افرادی ناگهان تغییر موضع داده‌اند و یا اینکه باور داشت که مشاهده زمینه مناسب عامل اساسی اعتراضات آنان بوده است.  
این مسئله بویژه از این جهت قابل تعمق تر میشود که توجه شود حلقه بسیه کمونیسم جز لا یتجزای کارزار این افراد را تشکیل داده است و فشارهایی که این افراد در ایران و در خارج از ایران برای تشدید مقابله کمونیست ها و مذهبی ها در ماه‌های اخیر وارد آورده‌اند، بطور وسیع تشدید یافته است.  
این امر که پاره‌ای از روحانیون واقعا مبارز نیز در جریانات اخیر درگیر

۱- در همین زمینه وجود حرکات وسیع توده‌ای در مناطقی از کشور که مردم آن سنی هستند (مانند کردستان) و تبعاً از مراجع اقتداء تشیع از لحاظ مذهبی تقلید نمیکنند نشانه دیگری از زیربنایی بودن موجبات نارضایتی و اعتراضات اخیر است.

۲- مرسوم بوده است که رژیم پس از درگذشت مرجع تقلید یا مخاطب قرار دادن فرد خاصی او را بطور نیمه رسمی مرجع تقلید جدید میشارد. این کار الزاماً جنبه نیمه رسمی دارد چون مرجعیت در تشیع نه انتخابی (بمفهوم رای دادن) و نه انتصابی است بلکه توسط اقبال مسلمانان مستقر میشود.

همین کارزار ضد کمونیستی شده‌اند نباید برده بر روی ماهیت حملات انواع و اقسامی و صدر به کمونیستها بپردازد. در مورد روحانیون مبارز، ولایت اساسی، اشتباه فاحش آنان در تعمیم رویه ضد انقلابی سازمان "مجاهدین" در کشتن مسلمانان، معتقد به کمونیستها است. خالوقربانیم جدید اینبار نیز بحساب کمونیستها گذاشته شده و موجب تفرق و خصومت در اردوی مبارزین ضد رژیم شده است. جنگ و جدال دشمن شادکن در زندانها بین پاره‌های از کمو نیستها و مذهبی‌ها بحدی بوده است که حتی افراد برجسته‌ای نظیر آقای ربانی را به کارزار مبارزه علیه کمونیستها کشانده است. علاوه بر اثرات اقدام مشخص "مجاهدین"، سکوت فرصت طلبانه و حتی تأییدهای اولیه و ریاکارانه عده‌ای در خارج از کشور از "تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین" و نادیده گرفتن مسئله اقدام مسلمانان موجب کمک به اشاعه این تصور در میان مسلمانان شد که کمونیستها این قبیل کارها را مجاز میدانند و همه از یک قماشند. بهر حال هنگامیکه کارزار شروع شد و فشارها وارد آمد مسئله گسترش پیدا می‌کند. موضع‌گیریهای اخیر آیت الله خمینی آخرین شاهد گسترش این کارزار است. کارزاری که برنده آن نه کمونیستها و نه مسلمانان مبارز هستند.

این امر که ابعاد این مسئله بکجا خواهد کشید معلوم نیست. یادآوری اقدامات غیر دموکراتیکی که در گذشته هم بنام مذهب و هم بنام کمونیسم انجام شده است، و نشان دادن این امر که اشتباهات فرقه‌ای را به کل ایدئولوژی نباید تعمیم داد بی‌فایده نیست اما به تنهایی تعیین کننده نیز نیست. اگر چیزی بتواند این کارزار دشمن شادکن را تخفیف بخشد احساس مسئولیت یکایک

۱ - پس گرفتن‌های اخیر تأییدهای فرصت طلبانه اولیه عده‌ای از مجاهدین، به مثابه نوشد آروی پس از مرگ سهراب تنها بدرد "راحتی وجدان" تأیید - تکذیب کننده‌ها می‌خورد و پس. هنگامی که جرم انجام شده بود، سکوت و تأیید، اکنون که هنگام تحمل مجازات است فریادها بلند میشود که "ما نبودیم"، "مجاهدین بد کردند" و الخ. برای عده‌ای تنها اظهار نظر در مورد استالینیزم در شوروی "تاریخ" معنی دارد ولی زمانی که همین اعمال ضد انقلابی در جلو چشم آنها واقع میشود به نابینائی دچار میشوند. اما گناه شاهد منفعل جرم، چند کمتر از مجرم نیست.

مبارزین در قبال خلقی است که باین آتش میسوزد . تحریک نشدن ، عکس آن نبودن و حفظ خونسردی انقلابی . آنچه در هفته‌های اخیر در دانشگاه — اتفاق افتاده است ، در جمع خوشبین کنندگان نیست ولی در عین حال نشان آن دارد که لا اقل عده‌ای هشیار وجود دارند و از تشدید خصومت جلو می‌بجز عامل اعتقادات مذهبی، طلب دیگری نیز در بارز شدن اثر بخش

روحانیون در مبارزات اخیر موثر بوده است . بنظر میرسد که بهترین عامل بارز شدن روحانیون بمثابه يك آلترناتیو در مقابل سایر آلترناتیوهاست —

آلترناتیوهای موجود ، رهبری جبهه ملی ، و تا اندازه‌ای کانون نویسندگان هیچیک به نیازهای مردم جواب ندادند . تاکیدهای مکرر بر مسالمت جوئی کار در چهار چوب مجاز موجود ، کمتر نیروئی از انبوه ناراضیان و عاصیان — ارضا میگرد . روحانیون ، خاصه روحانیون فقیر که در تماس دائمی با مردم می‌روند ، آلترناتیو مناسب‌تری را برای رهبری حرکت و تعرض توده‌های ارائه دبعلاوه در فقدان هرگونه سازماندهی وسیع ، چه از جانب نیروهای رفورم و چه از جانب انقلابیون ، وجود ارتباطات شبه سازمانی بین روحانیون ، و روحانیون و مردم ، عامل مهم دیگری در برجسته کردن نقش روحانیون بود .

۳ — مشخصات جنبش اخیر — از آنچه گفته شد مشخصات جنبش اخیر را به زیر میتوان شمرد .

الف — توده‌های بودن در حدی که در دهه‌های اخیر معادلی نداشته است

ب — خود جوشی — عامل اساسی حرکت جوشی توده‌ها بحران اقتصادی و سد بوده است این حرکت توده‌های عکس العمل مستقیم استثمار و ستم سره

است و نه نتیجه فعالیت سازمان یافته نیروهای اپوزیسیون .

ج — همه اقتدار زحمتکش و حتی بخشی از خرده بورژوازی مرفه در حرکت شده

داشته‌اند . کارگرانی که همراه با سایر اقشار در این حرکت شرکت د

خواستهای خود را در سطح دموکراتیک و سیاسی مطرح کرده‌اند .

حرکت هنوز به کارخانه‌ها به سطح ارائه خواسته‌های مطالباتی و

ویژه کارگران منتقل نشده است .

د — قهر آمیز بودن — این حرکت از جهت طرد شیوه‌های مسالمت جویا:

و توسل به قهر در سطح توده‌ای و سراسر کشوری در تاریخ معاصر

بی نظیر است . بجز جنبش مشروطه که مشخصات دیگری داشت ، هی

جنبشی تاکنون باین شدت آگاهی مردم را به بی کفایتی "تظاهرات مسالمت آمیز" و لزوم توسل به قهر و تهاجم، نشان نداده است. در این زمینه، سنتی که مبارزه مسلحانه انقلابیون در سالهای اخیر بوجود آورده بدون تردید مهمترین و تعیین کننده ترین اثر را داشته است، و تردیدی نیست که وجود قهر در همین جنبش خود، ای در تجدید تولید آگاهی به ضرورت توسل به آن در آینده نقش اساسی را بازی خواهد کرد.

چشم انداز — با توجه به تضادهای غیرقابل حل جامعه و محدود بودن امکانات رژیم حتی در حل عوارض اقتصادی، با توجه به بحران جهانی سرمایه داری و مشکلات عدیده آن، با توجه به توده های بودن و تهاجمی بودن مبارزات اخیر، بدون فرو افتادن در دام خوشبینی زیاده از حد و غلو، میتوان با اطمینان گفت که چشم انداز ادامه و رشد مبارزه توده های رادیکال و چپ در دهه های اخیر هرگز باین روشنی نبوده است. ممکن است تظاهرات خارجی جنبش خفت و شدت یابد ولی موجی که شروع شده است ادامه خواهد یافت. زیرا اگر رژیم بغرض محال به لیبرالیزاسیون تن دهد شرایط مبارزه تسهیل خواهد شد و اگر به روش کنونی ادامه دهد تنها شدت و عمق این بحران و یا بحران آینده را خواهد افزود. بدین جهت است که برنامه ریزی دراز مدت و سیستماتیک، تعیین خطوط مبارزه، طرد قاطع عناصر و شیوه های مبارزه سنتی، خط کشی با بقایای گرایش های راست و استحکام صفوف چپ مستقیماً در دستور کار نیروهای مبارز قرار داد. استقرار نهایی مناسبات سرمایه داری و پایان درد زایمان و تشنج های ناشی از آن، به روز و تشدید تشنج های ناشی از تضادهای ماهوی سرمایه داری و وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی، راه را برای تشدید مبارزه طبقاتی هموارتر از گذشته کرده است. حرکات اعتراضی توده های در این یا آن شکل ادامه خواهد یافت، آمادگی نیروهای چپ و انقلابی یکی از شرایط ضروری برای کمک به بلوغ این حرکات اعتراضی و کانالیزه کردن آنها در مسیر مبارزات طبقاتی ویژه خواهد بود.

بامید آینده

## انتشارات

- ۱ - پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۲ - نکاتی درباره پروسه تجانس.
- ۳ - پروسه تجانس، تبادل نظر بین سازمان جریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی ( دفتر اول ) .
- ۴ - استالینیسیم، تبادل نظر . . . . . ( دفتر دوم ) .
- ۵ - اندیشه مائوتسه دون و سیاست خارجی چین ( دفتر سوم ) .
- ۶ - مرحله تدارک انقلابی .
- ۷ - مدخلی بر اقتصاد سیاسی ( والیه - سالاما ) .
- ۸ - مشکلات و مسائل جنبش.
- ۹ - بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ.
- ۱۰ - چه نباید کرد ؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده ..
- ۱۱ - جنگ لبنان ( از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزاد بیخس فلسطین ) .
- ۱۲ - آنتی د روینگ .

BOX 4076  
17104 SOLNA  
SWEDEN

نشانی پستی

I